



پژمان موسوی

Pejman.mousavi@gmail.com

بیرونده

گفتگو با علی میر سعید قاضی
استاد پیشگام در حوزه روابط عمومی ایران

به بدنه کارشناسی روابط عمومی ایران اعتقاد دارم



یکی از معدود بازماندگان نسل اول روابط عمومی در ایران است؛ از سال ۵۱ که فارغ التحصیل شد تا به امروز، همواره اندیشه و عملش به موازات هم در مسیر تعالی حرفه‌ی روابط عمومی پیش رفته است و در این کار و با تالیف و ترجمه‌ی کتاب‌هایی متعدد، دغدغه‌اش به توسعه کیفی این حرفه را به اهالی خانواده بزرگ روابط عمومی ایران نشان داده است. هنوز هم با وجودیکه به سبب یک عمل جراحی سخت، در خارج از تهران و زادگاهش طالقان زندگی می‌کند، روزی چند ساعت می‌خواند و می‌نویسد و به قول خودش نشستن در اتاق کوچکش در حالی که چند کتاب در روبرویش قرار دارد و او مشغول تالیف و ترجمه است را با هیچ چیز دیگر در زندگی عوض نمی‌کند. استاد علی میرسعید قاضی استاد پیشگام در حوزه روابط عمومی در این گفتگو از گذشته‌اش می‌گوید و اینکه چگونه به دنیای روابط عمومی راه پیدا کرد و بر آن شد تا کمبود ادبیات نظری این حوزه را با تالیف و ترجمه‌ی کتبی چند، به بهترین نحو برکند. او همچنین در این گفتگو از دغدغه‌هایش می‌گوید: دغدغه‌هایی که از جنسی کاملاً متفاوت با حرفه‌ی اصلی‌اش هستند و به نگرانی‌های استاد برای آینده فضای زیست انسان‌ها بر می‌گردند...

جناب استاد میر سعید قاضی! از دوران کودکی و نوجوانی خود بگویید؛ از روزهایی که به واسطه متولد شدن در یک خانواده فرهنگ دوست و فرهنگی، سرنوشتتان به سمت شغل پدر که معلمی و تدریس و آموزش بود، سوق پیدا کرد.

زمانی که من در تجریش چشم به جهان گشودم، پدرم معاون مدرسه شاپور سابق بود. او که همزمان معلم هم بود علاقه شدیدی به ادبیات و شعر فارسی داشت، جو خانواده ما را طوری بار آورده بود که فضایی علمی و ادبی در آن حکم فرما بود: چه بسیار شبها بود که او برایمان شعر می‌خواند یا کتاب‌های ادبیات کلاسیک را برایمان مرور می‌کرد و ما از آن لذت می‌بردیم و بی‌آنکه خود بدانیم، سرنوشت آینده مان رقم می‌خورد. شاید به همین دلیل هم بود که من و سه برادر دیگر همگی مسیر او را دنبال کرده و علاقه مند به تدریس شدیم به نحوی که هم اکنون یکی از برادرانم استاد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران است، دیگری استاد در رشته پلیمر، دیگری دبیر و من هم که معلم. اما ماجرای من با بقیه برادرانم کمی فرق دارد و معنای معلم برای من دارای مصداق خاص است. از آنجایی که پدرم مدیری توانا در مدارس بود در هر منطقه‌ای که مدرسه‌ای بنا می‌کردند در ابتدا مسئولیت اداره اش را به او می‌سپردند به نحوی که پدرم در اولین مدارس مناطق دروس، رستم آباد، شمشک و ... مدیر مدرسه بود و ما هم بالتبع با او از این مدرسه به آن مدرسه و از این محله به آن محله می‌رفتیم. تا اینکه بالاخره دوره دبیرستان فرارسید و من این دوره را در دبیرستان جامی و کلاس ۱۱ و ۱۲ را در رشته ریاضی و در مدرسه نظام به پایان بردم. در آن زمان خودم مایل بودم که نظامی باشم اما آموزه‌های خانوادگی در من به حدی قوی بود که نتوانستم به قسمت‌های





عملیاتی و نظامی ارتش بروم و در نهایت هم به عنوان معلم جامعه شناسی و روان شناسی اجتماعی، در گروه آموزشی علوم اجتماعی به استخدام ارتش درآمد. هم زمان از آنجایی که از کودکی به کارهای نوشتاری علاقه داشتم و انشاهای خوبی می نوشتم همکاری ام را با ماهنامه ارتش و رادیو ارتش آغاز کرده و نگارش مطالب آموزشی آنها را به عهده گرفتم؛ جالب که است بدانید که در آن زمان خسرو معتضد، جنتی عطایی و سعید نیاز کرمانی از همکاران خوب من بودند. در سال ۴۵ و در برخوردی که بین ایران و عراق پیش آمد من مسئول تهیه گزارش های خبری از این رویداد بودم که اتفاقاً گزارش من هم در آن زمان به عنوان گزارش برتر شناخته شد و در مراسمی از من تقدیر شد. در واقع می خواهم بگویم که از همان آغار من در کنار تدریس جامعه شناسی در ارتش، به کار روزنامه نگاری هم علاقه داشتم و آن را به طور جدی دنبال می کردم. از سوی دیگر ما در آن زمان به عنوان فارغ التحصیل دانشکده افسری مدرکی معادل لیسانس داشتیم که من با همین مدرک توانستم در کنکور کارشناسی ارشد شرکت کرده و در رشته علوم تربیتی پذیرفته شوم. شاید برایتان جالب باشد که در آن زمان سید محمد خاتمی و علی اکبر ناطق نوری هم، هم دانشکده ای من بودند.

چگونه شد که در کنار کار تجربی در حوزه روزنامه نگاری، تصمیم گرفتید که به طور آکادمیک با مباحث علوم ارتباطات

و دنیای آن هم آشنا شوید؟ انگیزه اصلی شما از شرکت در آزمون علوم ارتباطات چه بود؟

– من با اینکه در آن سالها با چند مجله همکاری می کردم و برای کیهان گزارش می نوشتم دلم می خواست که رشته روزنامه نگاری را به صورت علمی و دانشگاهی بیاموزم و به این وسیله به مهارت هایم سامان آکادمیک هم بدهم تا اینکه با دشواری های فراوان توانستم ارتش را متقاعد کنم که این اجازه به من داده شود که در آزمون موسسه مطبوعات و روابط عمومی (دانشکده ارتباطات فعلی) شرکت کنم. خلاصه در سال ۴۸ و در دوره دوم این موسسه شرکت کرده و در رشته روزنامه نگاری پذیرفته شدم و ارتش هم پذیرفت که من ۴ سال آزاد بوده و تحصیل کنم و بعد از فارغ التحصیل شدن مجدداً به ارتش بازگردم. در سال های تحصیل، از آنجایی که من فوق لیسانس داشتم، خودم فکر می کنم برداشت های من خیلی قوی تر از سایر هم دوره ای هایم بود و تکالیف را خیلی بهتر از سایرین انجام می دادم؛ به هر صورت من در سال ۵۱ و در رشته روزنامه نگاری و ارتباطات اجتماعی لیسانس خود را اخذ کردم و به دنبال آن و با موافقت دانشکده و ارتش به لندن رفتم و دوره کوتاه مدت انستیتو روابط عمومی لندن را گذارندم و پس از آن هم با هزینه شخصی خودم به مرکز روابط عمومی اروپا (CIP) در پاریس رفتم و پس از بازدید از آنجا و کسب آموزه هایی، به ایران بازگشتم و مجدداً تقاضای کار در دانشکده افسری را مطرح کردم و این بار به عنوان عضو هیات علمی استخدام شده و به نوعی مجدداً به شغل پدری بازگشتم.

با این حساب بیشتر فعالیت های شما و به ویژه تحصیلاتتان در آن سال ها به حوزه روزنامه نگاری بر می گردد و نه روابط عمومی؛ چگونه شد که در زیر مجموعه علوم ارتباطات، تغییر مسیر داده و روابط عمومی را به عنوان تخصص و حرفه اصلی خود برگزیدید؟ همچنین چگونه بود که با وجود علاقه به روابط عمومی، در دانشکده این رشته را نخواندید و به سراغ رشته روزنامه نگاری رفتید؟

در طول زمان دانشجویی من یک تحقیقی در حوزه روابط عمومی انجام دادم با عنوان: “پژوهشی پیرامون روابط عمومی ایران” که در آن تحقیق از حدود ۳۰ رئیس روابط عمومی، پاسخ هایی را که در پرسشنامه طراحی کرده بودم تحویل گرفته و پس از اینکه این تحقیق مفصل و حاصل آن در نشریه ای از سوی دانشکده منتشر شد، دکتر نطقی و دکتر معتمد نژاد از من دعوت کردند تا به عنوان مشاور پژوهشی در کنار دانشجویان دانشکده باشم. البته این را هم بگویم که آشنایی و ارتباط من با این دو بزرگوار به دوران دانشجویی ام بر می گشت و شاید





علاقه وافر من به ارتباطات و روابط عمومی برای جذب به دانشکده ارتباطات و روابط عمومی در نظر این اساتید چندان بی تأثیر هم نبود. به هر حال من پس از آنکه این دعوت را پذیرفتم به همراه دکتر نطقی به عنوان رئیس گروه، عماد افشار به عنوان معاون گروه و من و حمید مصدق به عنوان عضو گروه تدریس در این حوزه را آغاز کردیم و از همان زمان بود که زندگی من به دو نیمه تقسیم شد به نحوی که نصف روز را در دانشکده افسری بودم و نصف دیگر روز را در مدرسه عالی روابط عمومی و ارتباطات. از سوی دیگر خودم فکر می‌کنم که در واقع شرکت در کنفرانس انجمن بین المللی روابط عمومی در تهران که من در آن به عنوان خبرنگار شرکت کرده بودم، یکی دیگر از علل علاقه من به مقوله روابط عمومی بود همچنین آشنایی من با مهندس علی اکبر دیباج و روابط عمومی شرکت نفت هم علت دیگر علاقه من به این

حوزه بود. اما چه شد که به جای تحصیل در رشته روابط عمومی در گرایش روزنامه نگاری تحصیل کردم؟ در واقع باید گفت که یک جبر اداری این امر را به من تحمیل کرد زیرا اگر در رشته روابط عمومی درس می‌خواندم احتمالاً در یک اداره روابط عمومی در یک شهرستان مشغول به کار می‌شدم از همین رو بود که من تصمیم گرفتم تا در شاخه روزنامه نگاری تحصیل کنم که به این وسیله بتوانم در تهران بمانم البته این را هم اضافه کنم که در آن زمان دروس دو شاخه روزنامه نگاری و روابط عمومی خیلی از هم جدا نبود و حتی می‌توان گفت برخلاف امروز که بحث‌های تحقیقات اجتماعی و مدیریت در روابط عمومی پررنگ است، در آن زمان سبقه روزنامه نگاری در این رشته غالب بود.

شما به عنوان یکی از نویسندگان و مترجمان پرکار و فعال در حوزه روابط عمومی به شمار می‌روید؛ چگونه شد که در کنار تدریس، دغدغه‌ی تألیف و ترجمه‌ی کتب تخصصی روابط عمومی را پیدا کرده و فعالانه در این حوزه قدم گذاشتید؟

- من در سال‌های دور و هم‌زمان با تدریس در رشته روابط عمومی، به این نتیجه رسیدم که ادبیات نظری روابط عمومی و تعداد کتاب‌های موجود در این رشته بسیار محدود است و از آنجایی که به زبان انگلیسی به خوبی آشنایی داشتم، تقویت ادبیات روابط عمومی را جزء برنامه‌های اصلی خودم گذاشتم. البته این را هم بگویم که در تدوین اولین کتاب در حوزه روابط عمومی که مهندس دیباج رئیس روابط عمومی شرکت نفت آن را نوشته بود با او همکاری کردم و بخشی از آن کتاب را هم من ترجمه کردم؛ همین کتاب هم بود که علاقه‌مندان در ایران را با دنیای روابط عمومی آشنا کرد. پس از پیروزی انقلاب و با تعطیلی دانشکده‌ها و با وجود فضای منفی‌ای که علیه رشته روابط عمومی و ارتباطات وجود داشت، از آنجایی که

من بر این باور بودم که این رشته روزی دوباره جایگاه اصلی خود را باز خواهد یافت، به تألیف و ترجمه کتاب‌های این حوزه مشغول شدم. کتاب تئوری و عمل در روابط عمومی و ارتباطات اولین کتابی بود که من به رشته تحریر درآوردم. به دنبال آن از آنجایی که زبان انگلیسی بچه‌ها ضعیف بود و من مایل بودم زبان بچه‌های روابط عمومی را تقویت شود، کتاب زبان انگلیسی تخصصی رشته روابط عمومی را با همکاری هوشنگ عباس زاده به رشته تحریر درآورم. پس از آن من به کتابی پایه‌ای برخورددم با نام درسنامه روابط عمومی که در آمریکا تألیف شده بود و از آنجایی که پی‌بردم این کتاب مسائل عملی و کاربردی روابط عمومی را مطرح می‌کند آن را با همکاری احمد خاموش ترجمه و روانه بازار کتاب کردم. در ادامه مسیر من فکر کردم زمان آن است که یک دیکشنری کامل فرهنگ انگلیسی به فارسی در حوزه روابط عمومی مورد نیاز است. اینگونه شد که ۶ سال تمام روی این کتاب وقت گذاشتم و آن را ترجمه کردم اما آن طور که فکر می‌کردم این کتاب مورد استقبال قرار نگرفت که من فکر می‌کنم زبان ضعیف بچه‌ها و سنگینی این کتاب از دلایل عمده این عدم استقبال بود. فکر می‌کنم بعدها که زبان دانشجویان قوی شود ظرفیت استفاده از این کتاب هم در همان زمان پیدا خواهد شد.

حمایت و پشتیبانی از انتشار نشریات و انجمن‌های تخصصی حوزه روابط عمومی هم همواره در برنامه‌های شما جای داشته است؛ با چه نیت و انگیزه‌ای از انتشار نشریات تخصصی حوزه روابط عمومی حمایت می‌کردید؟

- در کنار تألیف و ترجمه کتب مختلف، من علاقه زیادی به راه‌اندازی نشریات تخصصی حوزه روابط عمومی داشتم از همین رو از انتشار نشریات هنر هشتم، تحقیقات روابط عمومی و کارشناس روابط عمومی حمایت کرده و در ابتدای کار آنها را تشویق به راهی که آغاز کرده بودند، کردم. هم‌چنین من پس از راه‌اندازی انجمن روابط عمومی ایران، انجمن متخصصان روابط عمومی و همایش





روابط عمومی الکترونیک از این امر به شدت استقبال کردم و تمام تلاشم را برای ارتباط این انجمن ها با مجامع جهانی روابط عمومی مبذول داشتم زیرا من همواره بر این اعتقاد بودم که رشته ای می تواند موفق شود که هم کتاب های تخصصی حوزه اش پر تعداد باشد و هم نشریات تخصصی حوزه اش فعال و پویا.

چگونه شد که با این همه علاقه به تدریس و تربیت کارشناسان روابط عمومی، به یکباره تدریس را کنار گذاشته و از تهران خارج شدید؟

پس از پیروزی انقلاب و به دنبال بازنشستگی از دانشکده افسری، من در دانشگاه های تهران و علامه طباطبایی و مرکز آموزشی مدیریت دولتی تدریس کرده و با کمک برخی از دوستان رشته روابط عمومی و ارتباطات را هم در دانشگاه آزاد بنیان گذاری کردیم تا اینکه در سال ۸۵ و به سبب مشکل طبی ای که برایم پیش آمد و نهایتا به عمل قلب منتهی شد، بنا به توصیه پزشکان تهران را ترک گفته و به زادگاهم در طالقان بازگشتم و از آن موقع تا به حال نیز روزگرم را به ترجمه و تالیف کتب مختلف می گذرانم زیرا اساسا نمی توانم آرام باشم و اگر روزی را بی نوشته و ترجمه به شب برم، آن روز من شب نخواهد شد.

گویا در حوزه هایی به غیر از روابط عمومی هم، به تالیف و ترجمه مشغول بوده و هستید؛ در این باره برایمان بگویید؟

بله، من ۴ کتاب تا کنون درباره سازمان ملل نوشته ام که یکی از آنها کتاب زندگی نامه دبیران کل سازمان ملل است که یک کتاب اطلاع رسانی و از لحاظ درسی مهم است؛ در واقع من می خواستم با نگارش این کتاب یک الگو و سرمشقی را برای دوستان روابط عمومی ارائه دهم که اگر می خواهند کتابی را منتشر کنند و در حوزه انتشارات روابط عمومی فعالیت می کنند، باید این چنین کار کنند در واقع همان طور که من در این کتاب هم اشاره کرده ام، روابط عمومی ها باید هم عملکرد های موفق را بیان کنند هم معایب را و اینگونه نباشد که موفقیت ها غلو شده و معایب در پس پرده قرار گیرد.

روابط عمومی در ایران، با اینکه سالها از حضور و تدریس واحدهایش به عنوان یک رشته دانشگاهی می گذرد، همچنان با مسائل و مشکلات متعددی روبروست تا حدی که بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که روابط عمومی در ایران به بن بست رسیده است. علت مسائل و مشکلات متعدد روابط عمومی در ایران و عدم دستیابی این حرفه به جایگاه اصلی و واقعیش را در چه عواملی می دانید؟ آیا راه برون رفتی برای این مشکلات در نظر دارید؟

بخشی از مشکلات روابط عمومی در ایران، استراتژیک است و بخشی تاکتیکی؛ حقیقت این است که در ایران امروزه به دلیل مشکلات و مسائلی که ناشی از مسائل سیاسی و بین المللی است. الزاماتی به روابط عمومی ها تحمیل می شود که جهت روابط عمومی را تغییر می دهد و منجر به آن می شود که مسیر اولیه و اصیل روابط

عمومی که همان فعالیت های ارتباطی است با تغییر جهت همراه شود. حقیقت این است که روابط عمومی ما در چارچوب واقعیات سیاسی ایران شکل می گیرد و چارچوب های کاری اش مشخص می شود. می دانید که ایران در خاورمیانه قرار دارد و خاورمیانه یکی از بحرانی ترین نقاط جهان است. اگر قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل را بررسی کنیم به این نتیجه می رسیم که ۸۰ درصدش راجع به خاورمیانه است و این نشان می دهد که خاورمیانه تا چه حد منطقه تنش زایی است. از سویی دیگر اگر جلسات مجمع عمومی سازمان ملل را هم بررسی کنیم به این نتیجه می رسیم که بیش از ۸۵ مورد آن در مورد مسائل خاورمیانه بوده است. ایران هم در این بین به عنوان عنصری در خاورمیانه مشکلات خاص خود را دارد. این مشکلات در شیوه های اداره مملکت تاثیرات خودش را می گذارد و ضرورتا یک الزامات و محدودیت هایی را درباره نحوه اداره مملکت به ما تحمیل می کند. نتیجه این می شود که مدیریت های کلان ما از یک طرف و روابط عمومی های ما از طرف دیگر آن آزادی و رهایی از قید و بندها را در اختیار نداشته و مجبور باشند که با محدودیت هایی کارشان را پیش ببرند. مشکل دوم استراتژیک، سلیقه های مدیران کلان مملکت است یعنی این مدیران از آنجایی که دیدگاه های خاص خود را درباره مدیریت کشور دارند خود به خود الزاماتی را به روابط عمومی ها تحمیل می کنند که برای آنها بسیار دردسر ساز و مشکل آفرین است. اما در کنار این دو عامل و شاید مهم تر از آنها، روابط عمومی های ما با یک سری مشکل تاکتیکی هم روبرو هستند؛ امروزه می بینیم که بخش زیادی از مدیران واحدهای روابط عمومی، با معیار های خاصی گزینش می شوند و چارچوب های فعالیتی آنها تعریف می شود و عملا وضعیت به گونه ای است که امروزه بسیاری از مدیران روابط عمومی ما تخصصی به غیر از روابط عمومی دارند و فکر می کنم اگر ما هم اکنون ۱۰۰ مدیر روابط عمومی را به طور میانگین انتخاب کنیم ۵ درصد آنها هم در رشته روابط عمومی تحصیل نکرده باشند. از همین روست که به نظر من ما هم اکنون در مقطعی هستیم که نیاز به یک آسیب شناسی در حوزه روابط عمومی بسیار ضروری به نظر می رسد زیرا امروز ما شاهد آن هستیم که روابط عمومی از وظایف اصلی اش که همانا پژوهش و تحقیق است فاصله گرفته و بیشتر جنبه های تبلیغاتی را دنبال می کند تا حدی که می توان گفت کفه ترازو به جای تکیه بر پژوهش های مدیریتی و تحقیقات اجتماعی به سمت جنبه های تبلیغاتی سنگینی می کند. با همه اینها من به بدنه کارشناسی روابط عمومی ایران اعتقاد دارم و فکر می کنم در مقایسه با سایر نقاط دنیا توانمندی های تخصصی بدنه کارشناسی روابط عمومی ما خیلی با کشورهای پیشرفته فاصله ای ندارد و ما می توانیم با کارشناسی کردن فضای کار، روابط عمومی را با پیشرفت های قابل توجهی مواجه کنیم.

مختصری از خانواده خود برایمان بگویید؛ آیا آنها هم راه پدر را دنبال کردند یا هر کدام مسیری متفاوت را برگزیدند؟



همه روزه ۱۴ میلیون
 انسان عجول و شتاب زده
 بدون اینکه از مناظر زیبای طبیعت
 از سایر نقاط لذت ببرند
 در این شهر عجیب زندگی می کنند؛
 در واقع بشر هر روز کره زمین
 خسته و فرسوده را
 خسته تر و فرسوده تر می کند
 و این روند تا زمانی
 پیش خواهد رفت که
 تمامی عوامل حیات
 از کره زمین رخت بر بسته و
 بشر خود نیز در
 لیست نابودی قرار گیرد

اتاق کوچکم در طالقان باشد. از سویی دیگر ترجمه حس بسیار خوبی به من می دهد و خوشحال می شوم که اگر بتوانم یک متن انگلیسی مفید را جامه شیرین فارسی به تنش کرده و آن را به مخاطبان عرضه کنم و این را با هیچ چیز در دنیا عوض نمی کنم.

به عنوان پرسش پایانی، مهم ترین دغدغه ی شما در این روزها و ماه های اخیر چه بوده است؟ آیا برای دغدغه های خود، راه رهایی و خروج از وضعیت ناگوارش می بینید؟

– یکی از بزرگترین دغدغه های امروز من رفتار بی رحمانه ما با محیط زیستمان است به نحوی که شدت تخریبی که ما به محیط زیست وارد می کنیم بسیار بیشتر از قدرت ترمیم پذیری آن است. به تهران خودمان نگاه کنید: همه روزه ۱۴ میلیون انسان عجول و شتاب زده بدون اینکه از مناظر زیبای طبیعت از سایر نقاط لذت ببرند در این شهر عجیب زندگی می کنند؛ در واقع بشر هر روز کره زمین خسته و فرسوده را خسته تر و فرسوده تر می کند و این روند تا زمانی پیش خواهد رفت که تمامی عوامل حیات از کره زمین رخت بر بسته و بشر خود نیز در لیست نابودی قرار گیرد. دغدغه دیگرم حفظ سلامتی شخصی تک تک ایرانیان است. از آنجایی که جامعه ما فاقد ثبات بوده و معیارهای تغذیه اش تغییر کرده است، ما که خود باید در یک چنین شرایطی، با خودمان مهربان تر باشیم هم به جسممان بد می کنیم و سلامتی مان را با انواع فشارهای عصبی، تغذیه نامناسب و عدم تحرک کافی از بین می بریم و هر روز بیماری های قلبی و عروقی، سرطان، آلزایمر، پارکینسون و ام اس بیشتر ما را در بر می گیرد؛ از همین رو بر این باورم که هر فرد شخصا باید به سلامت جسمی و روانی اش بیشتر از پیش توجه نموده و مسئولیت آن را به گردن هیچ کس از جمله دولت نیاندازد.

– من در سن ۲۹ سالگی و در زمانی که سال آخر رشته علوم ارتباطات بودم ازدواج کردم که حاصل آن ۳ فرزند بود؛ من از این سعادت برخوردارم که جو خانواده ام علمی و فرهنگی بوده است به نحوی که فرزند بزرگم پزشک متخصص داخلی است، فرزند دوم در رشته کامپیوتر تحصیل کرده است و فرزند سوم هم پس از اینکه در رشته برق و الکترونیک شاگرد ممتاز شد، به امریکا رفته و هم اکنون در آنجا تحصیل می کند.

آیا شما در زندگی از آن دست افرادی هستید که تنها نیمه خالی لیوان را می بینید و کمتر به آینده امیدوار هستید؟ این پرسش از آنجایی اهمیت می یابد که مشاهده می شود جوی از ناامیدی فضای عمومی کشور و صاحب نظران آن را در بر گرفته است.

– در کل نگاه مثبتی به زندگی دارم و همواره نه تنها در زندگی که حتی در بحث های مرتبط با روابط عمومی هم، نگاهم به نیمه پر لیوان است؛ در نتیجه معتقدم تحصیل یا کسب و کار چندان تفاوتی نمی کند و به نظر من هر دوی آنها در یک سطح قرار دارد و مهم این است که فرد علاقه اصلی و بنیادی خود را تشخیص داده و ببیند که از زندگی چه می خواهد. همین طور من معتقدم که بشر در حال حرکت به یک زندگی متعالی تر است هر چند که اذعان می کنم که مشکلات این حرکت به سمت یک زندگی متعالی تر را نیز به ناچار باید پذیرفت و آن را پرداخت کرد. از سوی دیگر فکر می کنم به شخصه، اگر باز هم به دوران جوانی ام برگردم، روزی چند ساعت می نویسم و ترجمه می کنم زیرا لذت می برم که در اتاق کارم بنشینم و چند کتاب جلویم باشد و من بنویسم و تنها در این صورت است که فکر می کنم که در بهشت زندگی می کنم حتی اگر این موقعیت در

